گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید سعید ربیعی‌فر از شهدای امنیت فراجا

سعید من زیستن و رفتنش سعادتمند بود

صغری خیل فرهنگ

ما سینه زدیم بی‌صدا باریدند / از هر چه که دم زدیم آنها دیدند / ما مدعیان صف اول بودیم / از آخر مجلس شهدا را چیدند

سامی ربیجی‌نژاد (معروف به ربیعی‌فر) روایتش را از جنگ تحمیلی شروع می‌کند. از روزهایی که لباس جهاد به تن می‌کند و راهی می‌شود. از روزهایی که اهل خانه‌اش را در گیرودار جنگ گم می‌کند. پدر به سیره و سبک زندگی شهید خانه‌اش سعید ربیعی‌فر می‌پردازد. از خدمات شهیدش به فقرا می‌گوید تا خادمی زوار حسین(ع). او به شهادت سعید و گوی سبقتی که او از پدر در شهادت ربود، می‌رسد. ۱۶اردیبهشت ۱۴۰۲ بود که مأمور مدافع نظم و امنیت ستوان یکم سعید ربیعی‌فر در حین انجام مأموریت به درجه رفیع شهادت نائل آمد. متن پیش‌رو حاصل همکلامی ما با سامی ربیجی‌نژاد (معروف به ربیعی فر) پدر شهید سعید ربیعی‌فر است.

اهل خرمشهر!

پدر می‌گوید: «من اهل خرمشهر هستم و زادگاهم شلمچه. متولد سال ۱۳۴۱ و درحال حاضر ۶۲ سال دارم. در تیر سال ۱۳۵۹ مصادف با نیمه شعبان ازدواج کردم و دو ماه بعد از آن جنگ تحمیلی به شکل رسمی آغاز شد. با این شرایط من دیگر قرار و تاب ماندن نداشتم. لباس جهاد به تن کرده و راهی شدم. همسرم، پسرم سعید را باردار بود که دشمن وارد خاک وطن شد. با شروع حملات رژیم بعث به سمت شهرها همه مردم از خانه و کاشانه خود به شهرهای اطراف پناه بردند. همسرم هم زمانی که من در جبهه بودم همراه با خانواده‌اش ابتدا به رامهرمز و بعد به شهر بردسیر (استان کرمان) می‌روند. من در جبهه از آنها بی‌اطلاع بودم.

امکان تماس فراهم نبود. دائم در بین خطوط جبهه و منطقه جابه‌جا می‌شدیم. یک‌سالی در جبهه بودم و بعد از آن پیگیر خانواده‌ام شدم. بعد از پرس‌وجو با همراهی یکی از همشهریانم متوجه شدم که خانواده‌ام به بردسیر رفته‌اند و سعید شهریور ۱۳۶۰ در آنجا متولد شده است. وقتی وارد خانه شدم، پسرم حدوداً سه ماه داشت و نامش را از نام سعید بن جبیر، یکی از یاران امام‌علی(ع) الهام گرفتم و او را «سعید» نامیدم.

نور دیده پدر و مادر

سعید نور دیده پدر و مادرش و اولین فرزند خانواده بود. خانواده‌ای که مذهبی و انقلابی بودند. پدر شهید می‌گوید: «قسمت این بود که سعید در شهر کرمان شهر شهید پرور و زادگاه سردار دل‌ها حاج قاسم سلیمانی در دامن مادری مؤمن و بدون حضور پدر به دنیا بیاید. کودک شیرین خانه‌ام قد و قامت کشید و صاحب چهار خواهر و یک برادر شد. او دوران کودکی و نوجوانی خود را در شهر اهواز گذراند و بعد از سپری کردن دوره دوم متوسطه خودش را برای امر اشتغال آماده می‌کرد. او جوانی پرانرژی و فعال، شجاع و دارای روحیه به شدت خستگی‌ناپذیر بود. سعید به پیشنهاد من و برحسب علاقه خودش، برای خدمت در نهاد نیروی انتظامی آماده شد و لباس مقدس دفاع از امنیت را برتن کرد. او برای گذراندن دوره‌های آموزشی راهی اصفهان و تهران شد و در دوران آموزشی خود توانسته بود، چشم‌ها را مجذوب خود کند و از فرماندهان دوره‌های آموزشی به پاس شجاعت‌هایش در حین مأموریت‌ها مورد تقدیر قرار بگیرد. سعید پس از گذراندن دوره‌های آموزشی به شهر خود برگشت تا بتواند در شهر خودش خدمت و کم‌کم خود را برای تشکیل خانواده آماده کند. آبان سال ۱۳۸۷، سعید رخت دامادی به تن کرد و صاحب سه فرزند به نام‌های ابوالفضل، امیرحسین و ریحانه شد. او همیشه دوست داشت فرزندان خود را شجاع و قوی بار بیاورد.»

تصویری از آخرین پست‌های شهید سعید ربیعی‌فر در فضای مجازی

و قلبی مالا مال از مهربانی...

پدر در ادامه به خلقیات شهید اشاره می‌کند و می‌گوید: «انصافاً سعید بسیار شجاع و نترس بود. دلی دریایی داشت. از هیچ چیز غیر از خدا نمی‌ترسید. روحیه او برای دفاع، نبرد، مبارزه و حق‌طلبی ساخته شده بود. جوانی بود که در عین شجاعت و دلیری رأفت داشت و قلبی مالامال از مهربانی. سعید چهره بشاشی داشت. همه او را به خوشرویی می‌شناختند. دوست داشت به همه مهربانی کند؛ دوست داشت دستگیر همه باشد. فرقی برایش نمی‌کرد که خواهرش نیازمند کمک باشد یا یک انسان غریبه. کمک و دستگیری در مروت و مرام او بود. کمتر کسی می‌دانست و بهتر است بگویم هیچ‌کس خبر نداشت که او به طور ویژه به ایتام و خانواده‌های مستحق و مستضعف کمک می‌کرد. چه در بحث اقلام و موادغذایی چه در بحث تهیه جهیزیه. او معتقد بود که کار خالصانه باید برای خدا باشد. تا اجر این کار در آخرت به کار او بیاید. مادرش به قدری از او راضی بود که روزی دست‌های خود را به آسمان بلند کرد و با خدا چنین نجواکرد: «خدایا من از سعید راضی هستم. خدایا او را سرباز امام زمان (عج) کن.» آن روز قلبم از این دعا لرزید. وقتی او با تمام وجود به خدا گفت از او راضی هستم، فهمیدم خدای مهربان به بهترین شکل عاقبت بخیرش می‌کند. برای پسرم سعید خیلی مسئله حجاب مهم بود. الحمدلله خانواده ما انقلابی و مذهبی است، اما سعید باز هم روی این مسئله تأکید داشت. سعید عاشق رهبرش بود. ولایت‌فقیه را مدنظر داشت. وقتی من و مادرش به خاطر بیماری کرونا در بیمارستان بستری شدیم، سعید جانش را کف دستش می‌گذارد و دلسوزانه و عاشقانه به ما خدمت و به تنهایی از ما پرستاری کرد.»

من می‌روم و شما می‌مانی

در دوران دفاع مقدس در جزیره مینو، شلمچه، مجنون جنوبی بودم. زمان جنگ بخش زبان عربی را در اهواز راه‌اندازی کردیم، به خاطر اسرا نیاز به ترجمه داشتیم. بعد هم مدتی در ستاد پشتیبانی جنگ و در جهاد سازندگی مشغول به خدمت شدم و بعد هم در دفتر نخست‌وزیری اهواز. کمی بعد به کمیته امداد رفتم. خادمی به فقرا و نیازمندان و گره‌گشایی از کارهایشان یکی دیگر از الطاف الهی بود که نصیب من شد و فرصتی بود که بتوانم در این مسیر هم خدمت کنم. بعد از بازنشستگی از کمیته امداد با خودم قرار گذاشتم که مسجدی در شلمچه بسازم. از زمانی که سعید راه رفتن آموخت او را همراه خودم می‌بردم و او را از همان ابتدا با مفهوم جهاد، جبهه آشنا کردم. سعید در مسجد کنار من بود. در کارهای مربوط به خادمی به اهل بیت (ع) و امام حسین(ع) مانند یک همکار کنارم بود.

خیلی به مادرش و من احترام می‌گذاشت. وقتی من در گیر و دار ساخت مسجد بودم، سعید مانند یک پرستار از مادرش مراقبت می‌کرد و هوای او را داشت. خیلی دلم به یاد مهربانی‌اش می‌سوزد. قبل از شهادتش او را خواستم و گفتم سعید من با شما کاری دارم. کارت‌های بانکی‌ام را یکی‌یکی به او نشان دادم و گفتم این کارت برای خیریه باب‌الحوائج و ایتام است. این برای حق‌الناس است. این برای خرج خانه و این برای امورات مسجد. همه را تحویل دادم. بعد سعید رو به من کرد و گفت: بابا من می‌روم و شما می‌مانی....

یک‌بار همین‌طور که به پسرش نگاه کردم یک ندای درونی به من گفت: این بچه یتیم خواهد شد! باز به خودم نهیب زدم نه جنگی است و نه چیزی؛ یک هفته بعد سعید شهید شد.

تشییع پیکر شهید سعید ربیعی‌فر که در ۱۶ اردیبهشت سال ۱۴۰۲ آسمانی شد مهدی پدرام‌خو|تسنیم

وقتی من در مسجد و در گیر و دار ساخت مسجد بودم، سعید مانند یک پرستار از مادرش مراقبت می‌کرد و هوای او را داشت. خیلی دلم به یاد مهربانی‌اش می‌سوزد. قبل از شهادتش او را خواستم و گفتم سعید من با شما کاری دارم. کارت‌های بانکی‌ام را یکی‌یکی به او نشان دادم و گفتم: این کارت برای خیریه باب‌الحوائج و ایتام است، این برای حق‌الناس و این برای خرج خانه. این برای امورات مسجد و همه را تحویل دادم. بعد سعید رو به من کرد و گفت: بابا من می‌روم و شما می‌مانی...

افتخار شهادت

خبر شهادت سعید برایم تلخ بود. پسر دیگرم با من تماس گرفت و خبر شهادتش را داد. گفتم ناراحت نباش پسرم. در شهادتش صبور ماندیم تا دشمن شاد نشویم. قبل از اینکه خودم را به پیکر سعید برسانم به مسجد رفتم. دستانم را بالا بردم و گفتم ای خدا به قربات امام‌حسین (ع) من را نگهدار. بعد به سمت سردخانه رفتم. پیکر سعید در سردخانه روی زمین بود. نام حسین (ع) را صدا کردم و روی او را کنار زدم. صورتش نورانی شده بود. او را در آغوش گرفتم و روی پایم گذاشتم و گفتم افتخار می‌کنم که چنین به شهادت رسیده‌ای!

قصه شجاعت مردان بهشت‌آباد اهواز

همه ما می‌دانستیم که سعید عاشق شهادت بود. عاشق حاج قاسم سلیمانی و بعد از شهادتش به گلزار شهدای کرمان می‌رفت. سعید در فضای مجازی و در پست‌هایی که می‌گذاشت، همیشه از شهادت می‌نوشت.

قصه شما مردان قصه عجیبی است...

قصه شجاعت...

ریحانه ربیعی‌فر دختر شهید سعید ربیعی‌فر

در شهادتش صبور ماندیم تا دشمن شاد نشویم. قبل از اینکه خودم را به پیکر سعید برسانم، به مسجد رفتم. دستانم را بالا بردم و گفتم ای خدا، به قربات امام حسین (ع) من را نگهدار. بعد به سمت سردخانه رفتم. پیکر سعید در سردخانه روی زمین بود. نام حسین (ع) را صدا کردم و روی او را کنار زدم. صورتش نورانی شده بود. او را در آغوش گرفتم و روی پایم گذاشتم و گفتم افتخار می‌کنم که چنین به شهادت رسیده‌ای!

به راستی که شهیدان را شهیدان می‌شناسند

به راستی که این نام برازنده پسرم است و بی‌حکمت نیست که نام او را سعید گذاشتیم. پسرم در ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۲ به سعادت دنیا و آخرت رسید. او سعید و خوشبخت زندگی کرد و با شهادت هم به سعادت اخروی رسید. پیکر رشید فرزندم را بهشت‌آباد - گلزار شهدای اهواز در کنار فرماندهان شهید دفاع‌مقدس و شهدای جبهه مقاومت به خاک سپردیم. حالا که به شهادت سعید فکر می‌کنم، می‌گویم او از همان دوران کودکی تا حالا مسیری را طی کرد که برای شهادت ورزیده شد. او عاشق جبهه و شهادت بود. ان‌شاءالله این توفیق نصیب ما هم بشود.

خادمی در مسجد شهدای کربلا (ع)

پدر شهید در پایان از خادمی زوار حسین (ع) می‌گوید: «وقتی مسجد ساخته شد، سعید خیلی خوشحال شد. در اولین فرصت آمد و به من سر زد و در کارهای مربوط به مسجد کمک حال من بود. ایام اربعین سعید برای خدمت‌رسانی به زائران امام حسین (ع) می‌آمد. مسجد ما در شلمچه در مسیر زائران اباعبدالله‌الحسین (ع) است. مسافران کربلا در مسیر رفت و برگشت به مسجد می‌آیند و برای ساعاتی در آنجا استراحت می‌کنند و بعد از پذیرایی مهیای رفتن می‌شوند. در ایام اربعین غوغا به پا می‌شود. مسجد پر می‌شود از زوار امام‌حسین(ع).» خاطره‌ای از خدمت‌رسانی به زائران در ایام کرونا برایتان راویت می‌کنم: «در ایام کرونا که مسیر کربلا را بسته بودند، باز هم زائران عاشق اباعبدالله(ع) سر از پا نمی‌شناختند و راهی می‌شدند. مسیر از سوی پلیس بسته شده بود. من با سعید تماس گرفتم و گفتم مرخصی بگیر و پیش من بیا. او هم مرخصی گرفت و آمد. یک دشداشه عربی به او دادم و ظرف آب را به دستش. او به زائران از راه رسیده آب می‌رساند و آنها را سیراب می‌کرد. پلیس عراق می‌گفت ما مسیر را بسته‌ایم شما چرا خدمت‌رسانی‌تان را متوقف نمی‌کنید؟! گفتم من نمی‌توانم به زائران خدمت نکنم. با وجود بسته بودن مسیر خودشان را تا اینجا رسانده‌اند.

از مخاطبین‌تان درخواست دارم اگر مسیر زمینی و جنوب را برای عبور از مرز انتخاب کردند برای استراحت و تجدیدقوا به مسجد ما بیایند. خانواده شهید سعید ربیعی آماده خدمت‌رسانی به آنهاست. من راه پسرم را در امور خیرخواهانه و کمک به ایتان و نیازمندان ادامه می‌دهم. می‌دانم این شهادتی که نصیب سعید من شد به خاطر توجهش به فقرا و نیازمندان است.»

شهید مدافع حرم سیدجاسم نوری

در میان خاطرات و روایت‌هایش از فرزند شهیدش، گریزی هم به روزهای دفاع‌مقدس و همرزمانش در جبهه مقاومت می‌زند و از شهید سیدجاسم نوری می‌گوید که قرار بود همراه هم راهی جبهه مقاومت شوند که ساخت مسجد این‌بار فرصت جهاد در میدان نبرد را از او می‌گیرد. او می‌گوید: «استاد و فرمانده دلیر میدان، سیدجاسم از پیشکسوتان قرارگاه سری نصرت به فرماندهی سردار شهید علی هاشمی بود و سال‌ها پس از اتمام دفاع‌مقدس نیز روحیه رزمندگی را در خود زنده نگهداشت. با آغاز حمله و تجاوز داعش به حریم اهل بیت (ع) او که تاب ماندن نداشت، در سال ۱۳۹۲ برای دفاع از حریم آل‌الله راهی عراق شد. شهید سیدجاسم نوری بعد از مجاهدت‌های فراوان در جبهه مقاومت در خرداد ۱۳۹۴ به یاران شهیدش ملحق شد.»

روزهای پر خاطره‌ای را در دوران دفاع مقدس با او گذراندیم. هوش و بصیرت او در فرماندهی زبانزد بود و همین درایت و شجاعتش او را به جبهه مقاومت کشاند. سیدجاسم قبل از اعزامش به عراق من را در لجستیک سپاه دید، به من گفت بیا با هم برویم! من مقدمات اعزام را مهیا می‌کنم. گفتم من نمی‌توانم همراه شما به منطقه بیایم. سید خندید و گفت: ترسیدی؟ گفتم نه. گفت: حاج خانم اجازه نمی‌دهد؟! گفتم نه او که از من سیر شده! گفت: پس چرا؟ گفتم: سیدجان می‌خواهم مسجدی را بنا کنم. خواب دیدم که مسجد شهدای کربلا (ع) را بسازم. باید بمانم. سیدجاسم بسیار خوشحال شد، مرا در آغوش گرفت و دست و پیشانی من را بوسید. جای او برای همیشه در قلب من است.

شهید مدافع حرم سیدحمید تقوی فر

پدر شهید در ادامه هم از شهید تقوی‌فر هم یاد می‌کند و می‌گوید: «حاج حمید از پیشگامان سپاه بدر بود. پس از اشغال بخشی از عراق از سوی گروه تروریستی داعش با وجود بازنشسته بودن به عنوان مشاور نظامی به کمک مجاهدان و مردم عراق رفت. ایشان به دلیل تسلط به زبان عربی و آشنایی به موقعیت جغرافیایی کشور عراق مورد استقبال مجاهدین عراقی قرار گرفت. او سرانجام در ۶ دی ۱۳۹۳ در منطقه عمومی سامرا- در شهر بلد - طی عملیات دفاع از حرمین عسگریین به شهادت رسید. امثال حاج‌حمید کم هستند. یک مرتبه برای تحقیق به عنوان کارشناس کمیته امداد به روستایی رفتم که حاج حمید در آن زندگی می‌کرد. پیرمردی مرا دید و از حاج حمید برایم تعریف کرد و گفت: این جوی آب را می‌بینی، به حمید گفتم این چه وضعی است، برادرت اینجا مغازه دارد، خوراکی می‌فروشد و بچه‌ها زباله‌های خوراکی‌شان را داخل این جوی آب می‌ریزند. حمید رفت خانه و یک بیل آورد و از صبح تا بعدازظهر این جوی آب را لایروبی و تمیز کرد. گویا وقتی خبر شهادت حاج حمید را آوردند، این پیرمرد به شدت بهم می‌ریزد و گریه می‌کند. شهید تقوی‌فر خانه‌اش را دارالقرآن می‌کند و درختان نخلش را به کمیته امداد می‌بخشد تا خرج مردم نیازمند شود. او بعد از اینکه از جبهه برگشت لباس نظامی‌اش را درمی‌آورد و لباس کار به تن می‌کند و سراغ کار کشاورزی و کمک به خانواده می‌رود.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۲۷

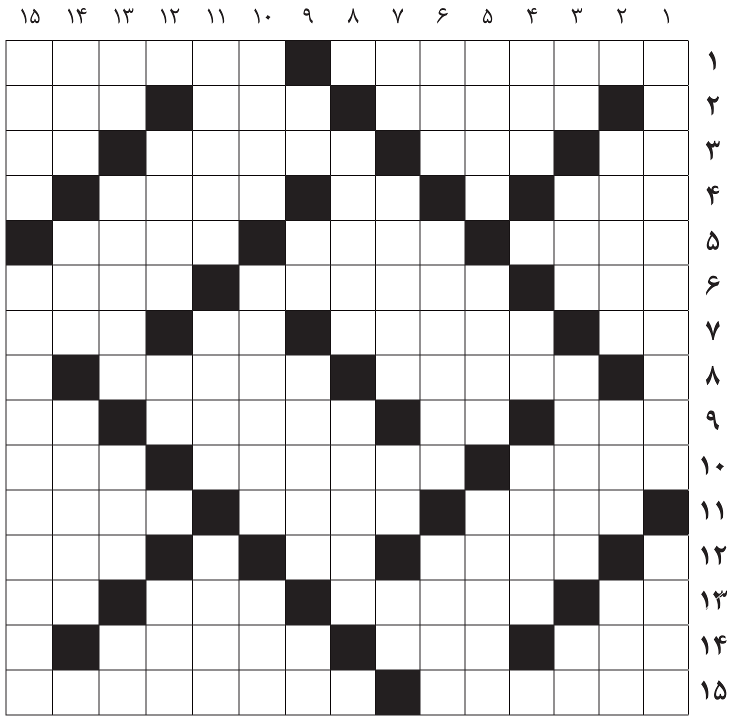

از راست به چپ

■ ۱-پایتخت نپال-بدون معطلی ■ ۲-رهبر حزب نازی-زمینی برای مسابقات تنیس- همسر تهمینه ■ ۳-تصدیق روسی-از فرزندان نوح-روز محشر-شیر دریایی ■ ۴-آدم جدی و خشک مزاج-دندان نااستوار-واحد پول سوریه و لبنان ■ ۵-بدبو-آشوب-برادر هاشم ■ ۶-آتش-محل شست‌وشوی خودرو-متحد ■ ۷-بالای بدن-از نسبت های مثلثاتی-تیر پیکان دار-قوت غالب ■ ۸-خبرنامه-ویرانه به جامانده از آبادی ■ ۹-کرکس-موی مجعد-پست و بی غیرت-مکان و محل ■ ۱۰-قبا-بی نظیر-بذر گیاه ■ ۱۱-شیره چغندر-اثر سوختگی-شهری در آذربایجان شرقی ■ ۱۲-دختر سرزمین عجایب-آقای اسپانیولی-جو و اتمسفر ■ ۱۳-کمبودش بیماری گواتر را سبب می شود-مادر-قرمز-چهره ■ ۱۴-مشقت و زحمت-سومین لفظ حروف ابجد-تبدیل شدن از حالت مایع به گاز ■
۱۵-ورزشی رزمی-از مذاهب مسیحیت

از بالا به پایین

■ ۱-اثر انوره دوبالزاک نویسنده ادبیات فرانسه-ستون دروازه ■ ۲-تر و تازه و شاداب-پسر فریدون-قله زاگرس ■ ۳-انتها-مقابل حضر-راز فاش شده-کشیدن ■ ۴-درختی بزرگ با دانه‌های سیاه و چوبی تیره-نور اندک-سادهلوح ■ ۵-گاز مرداب-واحد وزنی-گردش و تفریح ■ ۶-خوب و خوش-شیک و لوکس-سیطره و چیرگی ■ ۷-مروارید-نئوپان روکش شده با ملامینه-همراه شلوار-ماه سرد ■ ۸-پرنده ای افسانه ای-گذاشته و قرار داده ■ ۹-از نت‌ها-از ادات جمع-بانوی بزرگ زاده-نوعی شیرینی ■ ۱۰-جناح لشکر-نوعی نان-کوزه سفالی ■ ۱۱-شیمی قدیمی‌ها-مشخص و آشکار-شجر ■ ۱۲-نوعی پارچه-خوب نیست-مرطوب ■ ۱۳-حرص و طمع-وقار و شکوه-مقابل تپه-لخت ■ ۱۴-سازمان آزادیبخش فلسطین-آواز و صوت-هر موجود زنده ■ ۱۵-اخاذی-کنایه از فروتنی و تسلیم شدن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳					۱			
۱			۴					۲
۷			۵					۸
		۲		۶			۴	
	۶	۸		۱			۵	
				۸			۷	
	۴					۹		
	۱					۵		
	۵		۸		۶			

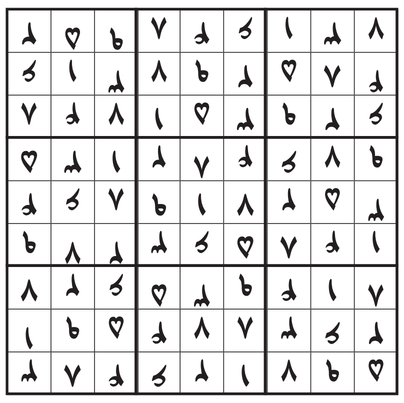

جدول کلمات متقاطع

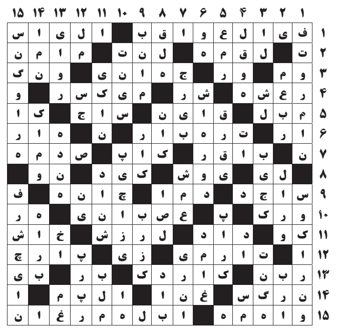پاسخ جدول شماره ۷۰۲۶